

# از سزاگرایی کلاسیک تا سزاگرایی نوین (ارزیابی اندیشه سزاگرایی)\*

- عبدالرضا جوان جعفری<sup>۱</sup>  
□ سیدمحمدجواد ساداتی<sup>۲</sup>

## چکیده

مجازات به عنوان واکنشی اجتماعی با تحمیل عمدی رنج و مشقت، نابودی یا کسر حیثیت و سلب حق افراد همراه است. به همین دلیل اعمال چنین واکنشی مستلزم تبیین و توجیهی شایسته است. در این میان نظریه سزاگرایی با رویکردی اخلاقی، از قدیمی ترین مدعیان توجیه مجازات محسوب می شده است. اما در قسمت قابل توجهی از قرن بیستم، این اندیشه از سوی جرم‌شناسان، کیفرشناسان و فلاسفه حقوق کیفری، اندیشه‌ای واپس‌گرا و متروک تلقی می شد. اما دهه‌های آخر سده بیستم، دوران رستاخیز پارادایم سزاگرایی است، به گونه‌ای که بسیاری از منتقدان این تفکر به حامیان جدی آن تبدیل شدند. این نوشتار در پی آن است تا ضمن کاوش در علل استقبال مشتاقانه صاحب‌نظران حوزه عدالت کیفری از نظریه مذکور، قابلیت‌ها و نقصهای آن را ارزیابی کند.

\* تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۲/۲۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۳/۲۵.

۱. استادیار دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول) (arjaafari@gmail.com).

۲. کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی (javadsadati44@gmail.com).

واژگان کلیدی: سزاگرایی، توجیه اخلاقی کیفر، مشروعیت ذاتی مجازات، پیامد گرایی، رستاخیز سزاگرایی.

### مقدمه

سزاگرایی در شمار نخستین نظریه‌ها در باب توجیه کیفر قرار دارد. این اندیشه قدمتی برابر با تاریخ حیات انسان دارد. از بدیهی‌ترین و اولین پاسخهایی که در باب چرایی کیفر به ذهن متبادر می‌شود این است که هر کس مرتکب خطایی شود مستحق تنبیه و کیفر است. سزاگرایان نیز با تکیه بر همین برداشت بر این باورند که مجازات دارای مشروعیتی ذاتی است. پیش از بررسی چارچوبهای اندیشه سزاگرا لازم است به این پرسش اساسی پاسخ داده شود که اصولاً اندیشه مذکور در چه بستری ارائه می‌شود؟ اساساً ضرورت توجیه و استدلال در راستای مشروعیت کیفر، ناشی از چیست؟ به بیان دیگر، فلسفه وجودی مجازات چیست؟ واقعیت این است که اجرای مجازات همواره با نوعی سلب حق همراه است. به یک تعبیر، بسته به نوع حقوقی که در فرایند اعلام حکم و اجرای مجازات از افراد سلب می‌گردد، میزانی از رنج و مشقت بر آنان تحمیل می‌شود. اعدام و شلاق موجب سلب حیات و نیز سلب سلامت انسان شده و زندان نیز حق آزادی را از انسان سلب می‌نماید. گونه‌های دیگر مجازات‌ها نیز هر یک نوعی محرومیت از حق به شمار می‌آید. علاوه بر این، مجازات، تحمیل عمدی درد و رنج بر انسانهاست. بنابراین، ضروری است که انجام چنین اقداماتی علیه منافع و حقوق انسانها توجیهی متقاعدکننده به همراه داشته باشد. از آنجا که طبق تعریف، تدابیر کیفری اموری ناخوشایندند، جز در صورت وجود کارکرد و توجیهی مناسب برای آنان، در این جهان جایی ندارند (Bagaric, 2001: 3).

بنابراین توجیه اخلاقی کیفر، امری اجتناب‌ناپذیر و ضروری است. در این خصوص، تبیینهای متفاوت و گاهی متناقض برای اقدامات کیفری در جامعه ارائه شده است. از نگاه برخی، کیفر علیه مجرمان اجرا می‌شود تا موجب پیشگیری از ارتکاب جرم در آینده از سوی آنها گردد (بازدارندگی خاص)<sup>۱</sup> و یا سایر کسانی که ظرفیت

1. Individual deterrence.

ارتکاب جرم را دارند از روی آوردن به رفتار مجرمانه خودداری نمایند (بازدارندگی عام).<sup>۱</sup> برخی نیز معتقدند که مجازات اگر اثر بازدارندگی نداشته باشد، می‌تواند به گونه‌ای اجرا شود که امکان ارتکاب جرم از ناحیه مجرم و ایجاد مزاحمت برای دیگران را از او سلب نماید (توان‌گیری از مجرم).<sup>۲</sup> مجازات می‌تواند به عنوان روشی برای اصلاح، بازپروری و بازپذیری مجرم تلقی شود (اصلاح).<sup>۳</sup> در نهایت، کیفر می‌تواند پاسخ طبیعی خطای فرد در قالب جرم ارتكابی باشد (سزادهی).<sup>۴</sup> آنچه گذشت بخش مهمی از نظریه‌های موجود است که هر یک به شیوه‌ای مدعی عقلانیتی هستند که می‌تواند توجه‌گر اعمال کیفر علیه بزهداران باشد.

در هر نظام کیفری، قانون‌گذار یا مقام قضایی ممکن است یکی از این مبانی توجیهی را مورد توجه قرار دهد. این امکان نیز وجود دارد که در زمانها و مکانهای مختلف، برخی از این رویکردها در مقام عمل از اولویت بیشتری برخوردار گردند. با این وجود چه ضرورتی اقتضا کرده است که در طول تاریخ مباحث دامن‌داری از سوی محققان حوزه فلسفه، سیاست و حقوق همراه با چالشهای فراوان در این زمینه مطرح گردد؟ مشکل از آنجا ناشی می‌شود که گاه بین اهداف متفاوت کیفر تعارضاتی ایجاد می‌شود. به عنوان مثال، آیا می‌توان اهداف ارباب، اصلاح و استحقاق را در مهندسی یک نظام کیفری توأمان لحاظ نمود؟ هدف اربابی مقتضی شدت و حدت بیشتری در واکنشهای کیفری بوده و در مقابل اهداف اصلاحی مستلزم نوعی ملایمت و انعطاف‌پذیری نظام کیفری در مواجهه با بزهداران است. در حالی که رویکرد سزاگرا، نظام کیفری را به برابری یا تناسب جرم و مجازات فرامی‌خواند. همچنین، گاه گزینش اهداف مذکور به صورت هم‌زمان به عنوان مبناي نظام کیفری می‌تواند تعارضی اجتناب‌ناپذیر میان حقوق جامعه، متهم و بزهدیده ایجاد نماید. الزاماتی که گاه به دشواری قابل جمع با یکدیگرند. قبل از

- 
1. Public deterrence.
  2. Incapacitation.
  3. Rehabilitation.
  4. Retribution.

ورود به مباحث اصلی این نوشتار شایسته است به عنوان بخشی از مقدمه ابتدا نگاهی کلی به مفهوم سزاگرایی داشته باشیم و سپس ریشه‌های این اندیشه را در دوران باستان جستجو نماییم. این امر می‌تواند از یک سو نمایی روشن از موضوع مقاله در ذهن خواننده ترسیم و از سویی دیگر قدمت و اصالت این اندیشه را آشکار نماید.

## ۱. مفهوم سزاگرایی

بر خلاف اندیشه‌های پیامدگرا که هدف کاستن از میزان جرایم را مشروعیت‌بخش اقدامات کیفری خویش می‌دانند؛ سزاگرایان در پی آنند که «مجرمان آنچه را شایسته هستند دریافت نمایند» (کاوادینو، ۱۳۸۴: ۳۰۹؛ وایت، ۱۳۸۶: ۹۳). آنچه در نگاه سزاگرایان تحمیل کیفر را توجیه می‌نماید نتایج حاصل از اجرای آن نیست. اگرچه اجرای مجازات پیامدهای فردی و اجتماعی مثبتی به همراه خواهد داشت، این پیامدها نمی‌تواند توجیه‌گر اصل مجازات باشد. از دیدگاه معتقدان به این اندیشه، حق بر خیر مقدم بوده و حق کیفر از نقض قانون و تجاوز به اصول اخلاقی سرچشمه می‌گیرد (تبیث، ۱۳۸۴: ۲۵۳). توجه به جرم ارتكابی، پایبندی به اصول اخلاقی، اعتقاد به حسن ذاتی کیفر، تناسب و برابری مجازات با عمل خلاف ارتكابی و عدم توجه به پیامدهای حاصل از اجرای مجازات از اصول اندیشه سزاگرایی است. در واقع با ارتكاب رفتار مجرمانه، اصول اخلاقی چون عدالت مخدوش شده و تنها از طریق اجرای مجازات است که می‌توان نظم مختل شده را احیا نمود و با اجرای کیفری شبیه به جرم ارتكابی، تعادل را مجدداً به جامعه بازگرداند (پرادل، ۱۳۷۳: ۱۸). بر خلاف باورهایی که به نظریه سزاگرایی نسبت داده می‌شود و آن را اندیشه‌ای ارتجاعی، خشونت‌طلب و انتقام‌جو تلقی می‌کند، مفهوم استحقاق و تناسب در این رویکرد عاملی برای کنترل خشونت، تعیین مرز و محدودیت برای میزان مجازات و نهایتاً حفظ کرامت انسانی و پاسداری از حقوق متهمان محسوب می‌شود. آن‌گونه که در بخش مربوط به سزاگرایان نوین مشاهده خواهیم نمود، یکی از دلایل ظهور مجدد اندیشه‌های سزاگرا در دوران معاصر، انتقادهای شدیدی بود که به نامعین بودن، نامحدود بودن و نیز پراکندگی اقدامات کیفری وارد می‌شد. در تقابل با

رویکردهای پیامدگرا، سزاگرایان در پی آن نیستند که با استفاده از هر شیوه ممکن به اهداف خویش دست یابند. برعکس، تناسب و برابری میان جرم و مجازات، خود یکی از اهداف سیاستهای کیفری مبتنی بر سزاگرایی است.

در دوران کهن نیز وضع قاعده مشهور چشم در برابر چشم، تلاشی برای انتظام بخشی به مجازاتهای انتقام جویانه‌ای بود که در جریان آن مجازات تا حصول تشفی خاطر بزه‌دیدگان تداوم می‌یافت. این کینه‌توزی و آتش انتقام، گاه دامنگیر خانواده و قوم و قبیله بزهکار نیز می‌شد. سزاگرایان با کنترل این کینه‌توزی عریان به دنبال حاکمیت مفهوم استحقاق بر جریان تعیین و اجرای کیفر بودند (Berry, 1999: 676).  
به رغم دریافتهای متعددی که از اندیشه سزاگرایی صورت می‌گیرد (کاتینگهام، ۱۳۸۴: ۱۵۰)، اندیشه بنیادین این نظریه آن است که بزهکار با ارتکاب جرم نسبت به جامعه خویش مدیون می‌شود و مجازات، تاوانی است که او باید در قبال این دین اخلاقی<sup>۱</sup> پرداخت نماید. در نتیجه، برقراری تناسب میان جرم و مجازات امری اجتناب‌ناپذیر است. استفاده از استعاره «احیای تعادل در جامعه و یا امحای آثار جرم از ضمیر جامعه»، بیان دیگری از اندیشه مکافات‌گرایی است.

## ۲. سزاگرایی در دوران باستان

تفکر سزاگرایی همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، در زمره ریشه‌دارترین و پرسابقه‌ترین اندیشه‌های بشری در حوزه فلسفه کیفر، در مقام اندیشه و عمل است. با گذار جوامع انسانی از دوره انتقام خصوصی به دوران دادگستری خصوصی، می‌توان شاهد نخستین مقررات نوشته و نانوشته در حکومت‌های مقتدر مشرق‌زمین و به ویژه بین‌النهرین بود. قانون‌نامه (کد) حمورابی یکی از بارزترین نمونه‌های قانون‌گذاری است که در آن رویکرد سزادهی جایگزین روشهای برگرفته از جنگ و انتقام خصوصی شده است. حمورابی سده‌ها پیش از آنکه اندیشه‌های بزرگانی مانند افلاطون و ارسطو مطرح شود، به جرم‌انگاری رفتارهایی می‌پردازد که به بنیانهای جامعه و حکومت آسیب

1. Moral debt.

می‌رساند. در قانون‌نامه او کیفر، پاسخ بدیهی این خطا کاریهاست (پاشا صالح، ۱۳۴۸: ۱۱۴؛ نجفی ابرنآبادی، ۱۳۸۳: ۲۳).

اما در بُعد نظری، اولین بارقه‌های رویکرد سزاگرایی را می‌توان در اندیشه‌های متفکران یونان باستان یافت. شاید بتوان ارسطو را نخستین فردی دانست که تلاش نمود اجرای کیفر را ضابطه‌مند نماید. در واقع او را می‌توان نماینده برجسته سزاگرایی در جهان باستان دانست. در اندیشه او همانند دیگر سزاگرایان در طول تاریخ، آزادی اراده و پایبندی به اخلاق عناصری اساسی تلقی می‌شوند. از نگاه او بزهکار کسی است که با اراده آزاد فضیلت را رها نموده و رذیلت را برگزیده است. همچنین او جرم را عملی می‌داند که روابط متقابل را در جامعه انسانی از حالت اعتدال خارج نموده و موجبات تجاوز به حقوق انسانها را فراهم می‌آورد.

بنابراین برای اعاده وضع سابق و ایجاد تعادل مجدد در جامعه چاره‌ای جز کیفر بزهکاران وجود ندارد. در اندیشه او به حکم عدالت و اخلاق، کیفر بزهکاران امری اجتناب‌ناپذیر است. این حکم آن‌چنان گسترده و فراگیر است که در منطق او درخت و یا خنجری که جرم به وسیله آن واقع شده است فارغ از مسئولیت کیفری نمی‌باشد (آقایی، ۱۳۸۶: ۷۶). ارسطو همانند دیگر طرفداران حقوق طبیعی و فطری، مبنای حقوق را در حوزه‌ای ورای اراده قانون‌گذاران جستجو می‌کند. در این اندیشه قواعد طبیعی حاکم بر زندگی اجتماعی برتر از اراده حاکمان و غایت مطلوب انسان است و قانون‌گذار باید تلاش کند تا آنها را بیاید و در تدوین قواعد راهنمای خود قرار دهد (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۴۲/۱). او همانند کانت، فیلسوف برجسته آلمانی، عقل بشر را ابزاری برای کشف این قواعد آرمانی و مطلوب می‌داند. ارسطو در کتاب *اخلاق* خود تلاش ذهن انسان را برای کشف این قواعد ازلی به تصویر کشیده است (ان‌تروز، ۱۳۸۵: ۸۰). او معتقد است که هدف حقوق، تأمین سعادت همگانی است. سعادت همگانی تنها به یاری عدالت میسر خواهد گردید و کیفر نیز مسیری برای پاسداری از فضیلت عدالت در جامعه است.

برای پژوهش پیرامون توجیحات مذکور، عموماً نظریه‌های موجود را به دو گروه پیامد‌گرایان و پیشینه‌گرایان تقسیم می‌کنند. گروه نخست به مقوله پیشگیری از

ارتکاب جرم در آینده توجه دارند و نظریه دوم، تمرکز خود را معطوف به جرم ارتكابی در گذشته کرده است. موضوع این مقاله بررسی یکی از عمده‌ترین اندیشه‌های موجود در گروه اخیر، یعنی سزاگرایی است. در مقدمه این نوشتار تلاش شد تا در نگاهی اجمالی نظریه سزاگرایی به صورت کلی تبیین گردد. در راستای تبیین جامع‌تر؛ اندیشه سزاگرایی با نگاهی تاریخی در دو دوره کلاسیک و نوین مورد کاوش قرار خواهد گرفت. در نهایت به ارزیابی رویکرد سزاگرایی نوین خواهیم پرداخت.

### بخش اول: سزاگرایی کلاسیک

این عصر دوره شکوفایی علوم، فنون و اندیشه انسانی در حوزه‌های مختلف از جمله در قلمرو فلسفه حقوق است. نظریه حقوق طبیعی که از قرن هفدهم به بعد در نوشته‌های کسانی چون گرسیوس، پوفندورف، جان لاک و کانت مطرح شد، بخش جدایی‌ناپذیر اندیشه عصر روشنگری است (Alam, 2011: 76).<sup>۱</sup> در میان نویسندگان فوق شاید بتوان مدعی شد که امانوئل کانت، فیلسوف آلمانی در زمره کسانی بود که بیشترین نقش را در شکوفایی حقوق فطری داشتند (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۶۶/۱-۶۷). از جمله موضوعاتی که در آثار نویسندگان و فلاسفه این دوران مورد توجه قرار گرفته است، اصول و قواعد پیشینی حاکم بر روابط انسانهاست. اصول و قواعدی که در نظر طرفداران حقوق فطری و رای اراده دولتها و حاکم بر آنهاست. در این میان برخی از متفکران عصر روشنگری به کاربرد قواعد حقوق فطری در حوزه عدالت کیفری نیز پرداخته‌اند. در میان اندیشمندان پس از رنسانس امانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) و جورج ویلهلم فردریچ هگل، فیلسوفان آلمانی، مشهورترین کسانی هستند که گرایش به اندیشه سزاگرایی در آثار آنها مشاهده می‌شود. در راستای تبیین اندیشه‌های سزاگرایانه در این دوران، عناصر سزاگرایی را در منطق کیفری فیلسوفان پیش گفته مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

1. Enlightenment era Published on natural law - natural right and American constitutionalism  
< www.nlnrae.org > .

## ۱-۱. امانوئل کانت

دیدگاه کانت معمولاً به عنوان مشهورترین الگوی سزاگرایی شناخته می‌شود. اگرچه در نظر برخی سزاگرایان معاصر همچون جفری مورفی، در اندیشه‌های کانت نه تنها نظریه سزاگرایی، بلکه هیچ رویکردی در باب مجازات مشاهده نمی‌شود (Corlett, 2006: 49)؛<sup>۱</sup> زیرا از نگاه او نظریه مجازات باید به صورت همزمان عناصری راجع به ماهیت جرم، توجیه اخلاقی کیفر، توجیه سیاسی مجازات، اصول مربوط به مسئولیت کیفری و مجازات متناسب را در خود داشته باشد (Murphy, 1987: 532). در حالی که حتی در کتاب *نظریه حقوقی کانت* هم عناصر پنج‌گانه فوق به صورت منسجم مشاهده نمی‌شود. لیکن همین نویسنده در ادامه چنین نتیجه می‌گیرد: اگر نوشته‌ها و نگرش‌های به‌جامانده از او به دقت مورد توجه قرار گیرد، می‌توان از آجرهای موجود در آن چنین بنایی را ساخت (Ibid.).

کانت فیلسوفی اخلاق‌محور است. به نظر او زندگی اجتماعی بدون اخلاق و عدالت بی‌معناست. به همین سبب «اگر پیشنهاد شود مجرمی را که محکوم به مرگ شده با این شرط که موافقت کند در صورت زنده ماندن آزمایش‌های خطرناکی در مورد او انجام گیرد، آزاد بگذاریم، چه پاسخی خواهیم داد؟ به نظر او اگر چنین پیشنهادی از طرف دانشکده پزشکی به دادگاه‌های دادگستری شود، با تحقیر و تمسخر رد خواهد شد. زیرا اگر بتوان عدالت را در مقابل هرگونه عوضی به معامله پایاپای گذاشت، دیگر عدالت نخواهد بود» (صانعی، ۱۳۸۸: ۶۱). در نگاه او جرم دارای قبح ذاتی بوده و در مقابل کیفر نیز ذاتاً پسندیده است. جرم تعرض به نظم اخلاقی است. به همین دلیل است «که مجازات در احیای اصول اخلاقی مورد تعرض، دارای حسن ذاتی می‌باشد. به تعبیر دیگر تکلیف مجازات را قانون عدالت بر دوش ما خواهد گذاشت» (خسروشاهی، ۱۳۸۰: ۱۶۲). کانت در کتاب *عناصر متافیزیکی عدالت* سزاگرایی را به عنوان اصلی اخلاقی تلقی می‌نماید. به نظر او «مجازات نباید هیچ‌گاه به عنوان ابزاری برای مصلحت مجرم یا جامعه مدنی به کار گرفته شود، بلکه فقط باید بر این مبنا بر مجرم تحمیل

1. Responsibility and punishment.



گردد که او جرمی مرتکب شده است» (Martin, 2005: 17; Honderich, 2005: 17). او از هرگونه فایده اجتماعی و فردی به عنوان پیامدی برای مجازات رویگردان است و آن را به تمسخر می گیرد. او بر این باور است که «وای به حال کسی که با تمسک به یاوه‌های اصالت سودمندی، سهمی در رهانیدن بزهکار از مجازات داشته باشد» (فلچر، ۱۳۸۴: ۷۱؛ McCormick, 2001: 19).

تساوی در تعیین میزان کیفر به عنوان یکی از اصول بنیادین سزاگرایی در اندیشه‌های کانت نمود آشکاری دارد. کانت به حکم نگاه اخلاقی خود در تعیین اندازه کیفر نیز التزام به عدالت را ضروری می‌داند. به نظر او در حقیقت «خطاکار با ارتکاب رفتار ارادی معارض اخلاق، پذیرفته است که به میزان تعرض خود متحمل کیفر گردد» (بزدیان جعفری، ۱۳۸۶: ۳۳۰). این نگاه کانت، توأمان دربردارنده دو جنبه مثبت و منفی است. یعنی از یک سو، شدت مجازات به هیچ روی نباید کمتر از شدت جرم ارتکابی باشد و از سوی دیگر، هیچ توجیهی برای تخفیف مجازات را نمی‌پذیرد. به نظر او تخفیف مجازات برخی از بزهکاران به واسطه همکاری آنان با دولت اقدامی خلاف عدالت است.

از مجموع آنچه گذشت می‌توان ادعا نمود که «دیدگاه کانت در مورد عدالت کیفری بلاتردید دیدگاهی سزایگرایانه است که بر اصل قصاص یا اصل پیشینی تساوی مبتنی است. اصلی که به موجب آن دادگاهها مجازاتی را علیه مجرمان اعمال می‌کنند که با جرم آنها برابر است» (Caygill, 2000: 172-3).

## ۲-۱. جورج ویلهلم فردریچ هگل

شایع‌ترین تفسیر نظریه هگل از مجازات این است که منطق کیفری او، دارای رویکردی ابطال‌گراست که بر اساس آن مجازات عملکرد جنایت را منتفی می‌سازد (Brooks, 2007: 1). منطق کیفری هگل از این رو سزایگرا تلقی می‌شود که از نگاه او در فرایند اجرای کیفر آنچه دارای اهمیت است اجرای مجازاتی برابر با ماهیت جرم جانی است. در نتیجه در اندیشه او جایگاهی برای ملاحظات پیامدگرایانه دیده نمی‌شود. تعبیر آنتونی داف چنین است:

سزاگرایی، مجازات را با اثرات سودمند احتمالی کیفر توجیه نمی‌کند، بلکه آن را بر مبنای عدالت ذاتی آن، یعنی واکنشی علیه جرم مشروعیت می‌بخشد. به اعتقاد سزاگرایان پیوندی میان مجازات فعلی و جرم لاحق برقرار نمی‌شود. بلکه این پیوند میان جرم سابق و مجازات فعلی ایجاد می‌شود (Duff, 2001: 19-20).

برخی نویسندگان نظریه‌هگل را اندیشه‌ی نفی نفی لقب داده‌اند (Merle, 2009: 112).<sup>۱</sup> بنابراین به اعتقاد هگل جرم نفی حق است و کیفر به عنوان نفی جرم، نفی یک امر محقق نیست، بلکه نفی نفی یا نفی امر سلبی است که صاحب حق می‌تواند به موجب آن آنچه را که به وسیله‌ی نفی نخست لغو گردیده است، دوباره به دست آورد. به همین دلیل کیفر، آنچه را که جرم نفی نموده است به حال پیشین برمی‌گرداند (خسروشاهی، ۱۳۸۰: ۱۶۴). از همین رو عدم مقابله با جرم به معنای حق دانستن آن است. بنابراین برای اینکه جرم در جامعه اعتباری نیابد، چاره‌ای جز نفی آن نخواهیم داشت (Merle, 2009: 9).

تفاوتی را که می‌توان میان اندیشه‌های کانت و هگل مشاهده نمود این است که او از یک سو، همانند کانت خواهان برابری مطلق میان جرم و مجازات نیست و سزاگرایی مورد پذیرش وی را نمی‌توان سزاگرایی محض<sup>۲</sup> دانست، از سوی دیگر در اندیشه‌ی او اثری از مخالفت شدید کانت با پیامدگرایان و سودگرایان مشاهده نمی‌گردد. از ویژگیهای جذاب نظریه‌ی هگل برای تعدادی از مفسران، انعطافی است که مجازات در نهایت به خود می‌گیرد. کیفر مورد نظر او نهایتاً بر اساس فرمول برابری مطلق شکل نمی‌گیرد. او مانند کانت به قاعده‌ی قصاص یعنی چشم در برابر چشم باور ندارد. مجازات آن گونه که او معمولاً ادعا می‌نماید صرفاً بر مبنای جرم ارتكابی تعیین نمی‌شود و تغییرات مجازات فقط بر مبنای تغییر جرایم صورت نمی‌گیرد، بلکه بر مبنای تغییر در نسبت بین آن دو انجام می‌شود.

خطر جرم نسبت به جامعه مدنی تعیین‌کننده‌ی بزرگی جرم است، اما این کیفیت یا میزان، طبق شرایط اجتماعی متغیر است (Hegel, 2002: 21).

1. The thesis of negation of negation.
2. Pure retributivism.

بدین ترتیب اندیشه سزاگرایانه او فردگرا نیست. به تعبیری، تنها خصوصیات فرد مجرم نیست که مجازات را معین می‌کند. به عنوان مثال طبق برداشت او ممکن است جامعه مدنی برای جرم واحد در زمان جنگ مجازات متفاوتی در مقایسه با زمان صلح تعیین نماید. یعنی در تقابل با نگاه کانت برای او عدالت امری مطلق نیست و موافق شرایط زمانی و مکانی می‌تواند تغییر یابد (Ibid.: 24-29).

هگل بر این باور است که باید تمایزات کمی و کیفی میان جرایم در قوانین کیفری منعکس گردد. مثلاً تمایز میان سرقت معمولی و سرقت به عنف تمایزی کیفی و تفکیک میان قتل عمد و سرقت تمایزی کمی است. علاوه بر این دقیقاً باید از طریق تعیین حداقل و حداکثر میان انواع مجازاتها در جرم واحد قائل به تفکیک شد، نه اینکه همه سرقتها به عنوان جرم برابر تلقی شده و مجازات یکسانی برای آنها پیش‌بینی شود (Brooks, 2007: 11). از سوی دیگر، مرتکبان تکرار جرم در اندیشه او مجازاتی بیش از کسانی که برای نخستین بار مرتکب جرم می‌شوند، دریافت می‌کنند. دلیل این مسئله شاید این باشد که احتمال پیوستن این گونه بزهکاران به جامعه کمتر است. او استحقاق مجرم را به عنوان محور اندیشه سزاگرایی می‌پذیرد ولی از آثار ارعابی و بعضاً اصلاحی مجازات نیز غافل نمی‌ماند (Moyar, 2011: 465). بنا بر آنچه پیشتر گذشت می‌توان هگل را در زمره سزاگرایان قرار داد، اما می‌توان مدعی شد که سزاگرایی او نوعی سزاگرایی اصلاح‌شده است. برای او همانند دیگر سزاگرایان جرم ارتكابی سابق اصل اساسی و اکنش اجتماعی است، اما در تعیین کیفر، امنیت جامعه مدنی بیش از خطای موجود در خود جرم اهمیت دارد. علاوه بر این، هگل با آثار ارعابی و اصلاحی مجازات مخالفتی ندارد و آن را به عنوان یکی از شاخصه‌های تعیین‌کننده کیفر لحاظ می‌کند، امری که نمی‌توان آن را با سزاگرایی محض کانت سازگار دانست (Ibid.: 13).

همان‌گونه که در مقدمه به اختصار اشاره شد با ظهور مکتب اصلاح در قرن بیستم تفکر سزاگرایی جایگاه خود را به عنوان اندیشه توجیه‌گر مجازات تا حدود زیادی از دست داد. اما در دهه‌های آخر قرن بیستم نقدهای نظری و عملی وارده به اندیشه اصلاح، زمینه بازگشت اندیشه اخلاقی سزاگرایی را فراهم ساخت. طبیعی

است که حامیان جدید این تفکر برای رهایی از نقدهای وارده به تفکر کلاسیک سزاگرایی و تطبیق آن با شرایط نوین زندگی اجتماعی، تغییراتی در توجیحات نظری و شیوه‌های اجرایی آن ایجاد نمایند، امری که منتهی به تولد سزاگرایی نوین گردید.

### بخش دوم: سزاگرایی نوین

هرچند که سزاگرایی به عنوان یکی از کهن‌ترین منشهای توجیه مجازات هیچ‌گاه به کلی از بین نرفته است، در قرن بیستم علی‌رغم وجود معتقدان معدودی برای آن، کیفرشناسان و به ویژه جرم‌شناسان این اندیشه را در مقایسه با تفکر اصلاح‌گرایی، نظریه‌ای ارتجاعی تلقی می‌کردند. در این زمان به نظر می‌رسید که سزاگرایی اندیشه‌ای کهن و یادگار دورانی است که در آن انتقام‌مبنای اصلی کیفر را تشکیل می‌داد. در دهه پنجاه تصور می‌شد که سزاگرایی به طور کلی جایگاه خویش را در میان نظریه‌های مرتبط با توجیه کیفر از دست داده و کاملاً به اندیشه‌ای متروک مبدل شده است (Cragg, 1990: 2). به رغم این تصور، مدتی پس از آن و در دهه ۱۹۸۰ به نظر می‌رسید که این اندیشه در همه‌جا دچار رستاخیز شده است، به گونه‌ای که نه تنها توسط قانون‌گذاران و جرم‌شناسان، بلکه توسط فلاسفه و صاحب‌نظران دانشگاهی نیز با اشتیاق فراوان مورد حمایت قرار گرفت. جان همتون می‌گوید:

در چند سال گذشته من در میان کسانی بودم که برای این شهرت عزا گرفته بودند و سزاگرایی را به عنوان اندیشه‌ای که دست کمی از انتقام‌جویی ندارد، محکوم می‌کردم؛ زیرا به نظر من تنها آلترناتیو نظریه‌بازدارندگی و ارباب، اندیشه آموزش اخلاقی کیفر بود. اما در چند سال گذشته دیدگاهم تغییر کرده است و در حال حاضر نه فقط سزاگرایی را به عنوان واکنشی متفاوت از انتقام می‌بینم، بلکه آنرا به عنوان پاسخی اخلاقی و مهم نسبت به رفتار غیر اخلاقی تلقی می‌کنم (Ibid.: 1).

در نیمه دوم قرن بیستم سزاگرایی کهن احیا شد و کیفرشناسانی که به سزاگرایی بی‌اعتنا بودند تغییر عقیده دادند و به حامیان این تفکر بدل شدند. در دهه هشتاد سزاگرایی نوین به تأثیرگذارترین نظریه کیفری مبدل گردید (Hudson, 2003: 39).

## ۲-۱. زمینه‌های ظهور مجدد سزاگرایی

نظریه‌ها و اندیشه‌ها فرزندان زمان خود هستند. شرایط اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و یا به بیان دیگر مشکلات و نیازهای موجود تاریخی در حوزه‌های مذکور زمینه‌های بروز و ظهور یک نظریه را فراهم می‌سازد. به همین ترتیب، عدم توفیق برنامه‌های اجرایی ملهم از نگاهها و اندیشه‌های اصلاحی در سطح کلان، منتهی به نقدهای گسترده از نظریه‌های مذکور شده و زمینه را برای ظهور نظریه‌های رقیب و جایگزینهای آن فراهم می‌کند. ظهور و افول اندیشه‌های کیفری نیز در این بستر تاریخی و اجتماعی رخ می‌دهد. از یک سو، زمینه‌های اجتماعی و اقتضای ظهور اندیشه‌های متفاوت در حوزه جرم و مجازات را موجب می‌گردد و از سوی دیگر، عدم توفیق اندیشه‌های حاکم و پیامدهای احتمالی حاصله از اجرای یک نظریه موجبات افول آن را فراهم ساخته و زمینه را برای بروز اندیشه‌های کیفری بدیل مهیا می‌کند. دلایل ظهور اندیشه‌های سزاگرایانه نوین در همین بستر قابل بررسی و تحقیق است. در حقیقت مشکلات نظری و عملی گفتمانهای حاکم در زمینه توجیه مجازات، عرصه را برای گرایش به اندیشه سزاگرایی گشود (Boonin, 2008: 85-88).

### ۲-۱-۱. افراط در مجازاتهای اصلاحی

افراط در پابندی به کیفرهای اصلاحی موجبات نگرانی را در افرادی که گرایشهای لیبرالیستی داشتند، فراهم ساخت. به ویژه اجرای سخت گیرانه ناتوان‌سازی به عنوان یکی از داده‌های مکتب اصلاح گرایی در مورد مجرمان اصلاح‌ناپذیر، که از سوی محافظه کاران تعقیب می‌شد نگرانی بیش از پیش گروههای طرفدار حقوق مدنی و حقوق بشر را برانگیخت.

### ۲-۱-۲. پراکندگی مجازاتها

وجود مجازاتهای حبس نامعین در امریکا و به ویژه در مناطقی مانند کالیفرنیا که در آن مدت زندان توسط یک کمیسیون ویژه و بر مبنای میزان تغییر رفتار فرد از بعد اجتماعی و روان‌شناسی نه بر مبنای جرم ارتكابی- تعیین می‌شد، انتقاداتی را به همراه داشت. احتمال ارتكاب جرم در آینده به عنوان عاملی در تعیین مجازات ارزیابی

می‌شد. یعنی این امکان وجود داشت که یک بزهکار تنها با ارتکاب جرمی ساده، به اندازه مرتکب یک جرم خشونت‌آمیز ناگزیر از تحمل حبس باشد؛ زیرا ممکن بود به نظر برسد که در مورد مجرم اول نیاز بیشتری به درمان و مراقبت در مقایسه با بزهکار دوم وجود داشته و احتمال ارتکاب جرم در آینده از ناحیه او بیشتر باشد.

### ۲-۱-۳. گستردگی اختیارات مقامات قضایی و اجرایی

از دیگر انتقادات وارده به کیفرهای اصلاحی این بود که سیستم فردی کردن مجازات‌ها راه را برای هرگونه سوء استفاده از قدرت فراهم می‌ساخت؛ زیرا در چنین سیستمی در عمل، نظام عدالت کیفری از مجازات‌های نامعین بهره می‌گیرد و قانون انعطاف بسیار زیادی در برخورد با مجرمان از خود نشان می‌دهد. از سوی دیگر، همان گونه که قبلاً اشاره شد، تصمیم‌گیری در مورد مجازات‌ها الزاماً توسط مقامات قضایی صورت نمی‌گیرد؛ بلکه بخشی از تصمیمات به مقاماتی که اجرای مجازات‌ها را بر عهده دارند واگذار شده است. وجود چنین اختیارات گسترده قضایی و اجرایی نگرانی‌های زیادی در زمینه سوء استفاده احتمالی از قدرت ایجاد کرده بود.

### ۲-۱-۴. شورش در زندانها

تحقیقات در خصوص شورشهای صورت گرفته در زندانها از جمله شورش در مرکز فرصتهای اصلاحی آتیکا در نیویورک ۱۹۷۱ که در جریان آن ۳۹ نفر از جمله ده افسر مأمور اصلاح و کارمند زندان کشته شدند (Hudson, 2008: 39-40)،<sup>۱</sup> نشان داد که مشخص نبودن تاریخ آزادی افراد از زندان، احساس بی‌عدالتی و عدم ارتباط میان جرم و مجازات از جمله مهم‌ترین علتهای رنج و عذاب مجرمان و شورش آنان است. همان گونه که مشاهده می‌شود این زندان و زندانهای مشابه بر مبنای سیاست اصلاحی اداره می‌شدند.

### ۲-۱-۵. تبعیض قضایی

انتقادهای گسترده دیگری از نظام عدالت کیفری موجود، بر مبنای تبعیض قضایی

1. < [http://en.wikipedia.org/wiki/Attica\\_Prison\\_riot](http://en.wikipedia.org/wiki/Attica_Prison_riot) >.

علیه اقلیتها و گروههای نژادی و قومی صورت می‌گرفت. تصمیم‌گیریهایی که با جهت‌گیری اصلاحی و بر مبنای احتمال ارتکاب جرم در آینده اتخاذ می‌شد، در عمل موجب تبعیض علیه گروههای فوق می‌شد؛ زیرا به علت بیکاری بیشتر این گروهها، غیر بومی بودن و سایر زمینه‌های اجتماعی، احتمال عدم اصلاح و ارتکاب جرم در آینده از سوی آنها بیشتر بود. در نتیجه این گروهها مجبور بودند مدت بیشتری را در زندانها و نهادهای بازپروری سپری کنند. این وضعیت در مورد جرایم زنان و الگوهای شناخته‌شده از رفتارهای زنانه نیز مطرح بود (Ibid.).

بدین ترتیب، حجم انتقادات از طرف گروههای طرفدار حقوق شهروندی، حقوق زندانیان و صاحب‌نظران نسبت به اندیشه‌های اصلاحی قوت گرفت. از طرف دیگر، اندیشه مجازات در قبال جرم و نه شخص مجرم، برای کسانی که در پی پایان بخشیدن به سوء استفاده از قدرت تصمیم‌گیری توسط قضات و مجریان و نیز اجرای عدالت بودند، جاذبه‌های فراوانی داشت. علاوه بر این، مخالفان اقدامات کیفری اصلاح‌گرایانه استدلال می‌کردند که توصیه تفکر اصلاحی به عدم استفاده از حبسهای کوتاه‌مدت عملاً موجب رهایی تعداد کثیری از مجرمان از زندانها خواهد شد. طرفداران سخت‌گیری بیشتر در مجازات استدلال می‌کردند که مجازاتهای بازدارنده اگر در عمل بازدارنده نباشد، حداقل می‌تواند امکان ارتکاب جرم را از مجرمان سلب نماید.

بدین ترتیب کیفرهای اصلاحی توسط گروهی، بیش از حد مداخله‌گرایانه و از سوی گروهی دیگر، بیش از حد نرم و ناکارآمد تلقی گردید. مهم‌ترین ایراد وارده به مجازاتهای مذکور، پراکندگی بیش از حد مجازاتها برای جرم واحد بود. امری که موجب بدنامی دادگستری و تقویت احساس ظلم و بی‌عدالتی در جامعه می‌گردید. دغدغه پراکندگی کیفرها که ناشی از آزادیهای اعطاشده به متخصصان عدالت کیفری در مکتب اصلاح مجرمان بود، یکی از قدیمی‌ترین انگیزه‌های نهضت حمایت از عدالت بود. این نهضت در انگلستان با شدت بیشتری در مقایسه با سایر جوامع اروپایی مورد حمایت قرار گرفت (Ibid.). این اندیشه‌ها با انتشار یک سلسله کتابهای تأثیرگذار همچون کتاب *اجرای عدالت* توسط فون هیرش و گزارشات

مربوط به شورشهای زندان مانند آنچه پیشتر اشاره شد، موجبات تغییرات مهمی را در نظریه‌ها و رویکردهای کیفری فراهم آورد. رویکردی که در میان متخصصان عدالت کیفری و صاحب‌نظران، طرفداران زیادی یافت و تبدیل به رویکرد مسلط در این حوزه گردید (Dolinko, 1992: 1623).

## ۲-۲. مفهوم سزاگرایی نوین

در سزاگرایی مدرن مانند همه رویکردهای سزاگرایی، مجرم مستحق مجازات است؛ چرا که به صورت آزادانه‌ای عمل خلاف را برگزیده است. این اقدام او را اخلاقاً پاسخ‌گو و قابل مجازات می‌سازد. اما در شکل مدرن سزاگرایی، اندیشه برابری جرم و مجازات که مورد تأکید سزاگرایان سنتی است، تبدیل به تناسب کیفر با جرم ارتكابی می‌شود.<sup>۱</sup> در این رویکرد، دیگر تأکیدی بر مجازات قصاص گونه مشاهده نمی‌شود. از سوی دیگر تلاش بر آن است تا برای کاربردی نمودن اندیشه سزاگرایی جدولی از مجازات‌ها تهیه شود که در آن سنگین‌ترین مجازات‌ها برای سنگین‌ترین جرایم و برعکس است. این شکل از دسته‌بندی کلی مجازات‌ها بر مبنای شدت جرایم، به مجازات‌های تعرفه‌ای<sup>۲</sup> شهرت یافته است. در این نگرش اعتقاد بر این است که برای هر جرمی قیمتی وجود دارد که باید پرداخت شود. در عمل در این تفکر، مجازاتی احتمالی برای جرایم متنوع بسته به درجات سنگینی جرایم تعیین می‌شود. در این خصوص باید اشاره نمود که مجازات‌های پیش‌گفته از نظام حداقل و حداکثر تبعیت کرده و بر اساس شرایط جرم بر بزه‌کار تحمیل می‌شوند.

به عنوان مثال، برای جرم سرقت مقرون به آزار و جرایمی با شدت مشابه، پنج سال حبس پیش‌بینی می‌شود که تا دو سال قابلیت کاهش و افزایش دارد. برای جرمی با شدت کمتر، مدت سه تا پنج سال و جرمی با شدت بیشتر، مدت پنج تا هفت سال در نظر گرفته می‌شود. در این خصوص ملاک اصلی تصمیم‌گیری، جرم ارتكابی و میزان استحقاق مرتکب است؛ یعنی اندازه مجازات بر اساس شدت جرم

۱. بنابراین واژه Proportionality جایگزین واژه Commonsarately گردید.

2. Tariff sentencing.



و میزان قابلیت سرزنش که بر اساس ملاکهای عینی همچون سابقه ارتکاب جرم مشخص می‌گردد، تعیین می‌شود. طبیعی است که یکی از مهم‌ترین عوامل در میزان سرزنش، عنصر معنوی است. بنابراین کسی که مرتکب تکرار جرم می‌شود آگاهی بیشتری نسبت به اعمال خود خواهد داشت و به همان نسبت نیز استحقاق و قابلیت سرزنش بیشتری پیدا می‌کند. از دیدگاه سزاگرایان آنچه ماهیت اصلی مجازات را تشکیل داده و آن را از سایر ضمانت اجراها و تنبیهات متمایز می‌سازد، این است که کیفر حامل نوعی سرزنش اجتماعی و اخلاقی است.

یکی از مشکلات اساسی نظریه سزاگرایی ترجمه تناسب جرم و مجازات در مقام عمل؛ یعنی تعیین مجازات متناسب برای جرایم مختلف در مرحله قانون‌گذاری و قضاوت است. برای تحقق اهداف سزاگرایی نوین روشهای متعددی استفاده شده است که در ادامه به برخی اشاره می‌شود.

## ۲-۲-۱. سیستم تعرفه‌ای مینوسیتا<sup>۱</sup>

هدف از رهنمودهای تعیین مجازات تهیه دستورالعملی است که به موجب آن استانداردهای عقلانی و هماهنگی برای تعیین مجازات تعریف شده و ضمن کاهش پراکندگی مجازاتها، تناسب مجازاتها را با شدت جرم و میزان سابقه جنایی مجرم تضمین می‌نماید (Edbled, 2011: 1). این دستورالعمل که توسط کمیسیون ذی صلاح تعیین شده است، شامل یک نمودار با دو محور است که محور عمودی نوع جرم و مجازات را به تعداد ماه و محور افقی سابقه محکومیت کیفری مرتکب را نشان می‌دهد. محل برخورد این دو محور خانه‌ای را تعیین می‌کند که مدت زندان فرضی بر اساس ماهها در آن مشخص می‌گردد. البته خانه به دست آمده کف و سقفی هم از حیث میزان مجازات دارد. جایگاه هر جرم از حیث شدت و میزان مجازات قبلاً به تفصیل تعیین شده است. به عنوان مثال، اگر کسی مرتکب سرقت مشدد شود و دارای سابقه محکومیت کیفری مؤثر باشد مجازات فرضی او ۴۹ ماه است. دامنه تغییر آن نیز در خانه مربوط بین ۴۵ و ۵۳ ماه خواهد بود.

1. Minnesota sentencing guidelines commission (jeffrey edblad etat, 2011).

## ۲-۲-۲. روش قضایی

این روش در برخی از ایالات امریکا مانند کالیفرنیا و در مناطق انگلند و ولز در بریتانیا مورد استفاده قرار گرفت. از آنجایی که قضات دقیقاً در جریان مجازات‌هایی که صادر می‌شد قرار داشتند، تعیین مجازات متناسب برای هر جرم به دادگاه‌های عالی این مناطق واگذار شد. به عنوان مثال در سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ دادگاه‌های تجدید نظر در مناطق مذکور انگلستان مجموعه‌ای از دستورالعمل‌های قضاوت صادر کردند که بر اساس آن ضمن تعیین کیفر مناسب برای جرم در حال رسیدگی، اقدام به طبقه‌بندی جرایم مشابه نمودند. مثلاً ضمن رسیدگی به جرم سرقت و تعیین مجازات نسبت به آن، نرخ مجازات را در فرض وجود کیفیات مشدده و مخففه نیز تعیین می‌کردند تا راهنمایی برای سایر دادگاهها باشد. همچنین هنگام تربیت و آموزش قضات این دستورالعملها به عنوان منبع آموزش مورد استفاده قرار می‌گرفت (Hudson, 2003: 43).

## ۲-۲-۳. تعریف ضوابط کلی

برخی از نظریه‌ها تلاش کردند با این چالش در سطح نظری برخورد نمایند. به اعتقاد این گروه شدت مجازات باید بر مبنای صدمه‌ای تعیین گردد که به استانداردهای زندگی یک قربانی دارای یک زندگی متوسط در جامعه وارد می‌شود. به عنوان مثال، آنها چهار منفعت مهم تمامیت جسمانی، آرامش و حمایت مادی، آزادی از تحقیر و برخورد خفت‌بار و حفظ استقلال و حریم خصوصی را شناسایی نموده‌اند. از سوی دیگر، تلاش شد تا چهار سطح مختلف از زندگی استاندارد تعریف شود. گذران زندگی، حداقل رفاه، رفاه مناسب و کافی و سطح رفاه بسیار بالا این چهار مقوله را تشکیل می‌دهند. در این میان به نظر آنها جرمی که منفعتی را چنان دچار آسیب سازد که سطح رفاه بالای قربانی را کاهش دهد، باید مجازات شدیدتری داشته باشد. به عنوان مثال سرقتی که منتهی به بردن تلویزیون می‌شود فقط سطحی از رفاه را تقلیل می‌دهد و اصل معاش را در زندگی تهدید نمی‌کند، اما آتش زدن و تخریب منزل گذران زندگی را دچار مشکل می‌سازد. بنابراین هم نوع منفعتی که آسیب می‌بیند و هم سطح آسیبی که وارد می‌کند، توأمان شدت جرم و به طبع شدت مجازات را تعیین می‌نماید.

## بخش سوم: ارزیابی سزاگرایی

سابقه نظریه سزاگرایی و گرایشهای قوی که در نظامهای عدالت کیفری نوین نسبت به این اندیشه مشاهده می‌شود، حاکی از ویژگیها و نقاط قوتی است که ماهیتاً در این تفکر وجود دارد. این نظریه از هر مبنای دیگری در فلسفه مجازات به عدالت نزدیک‌تر است؛ زیرا در پی اجرای مجازاتی برابر یا متناسب با جرم ارتكابی است. در این تفکر هیچ زمینه‌ای برای مجازات بی‌گناهان وجود ندارد (آن‌گونه که در اندیشه ارباب و بازدارندگی مشاهده می‌شود). در حقیقت، فرض غیر قابل اثبات احتمال ارتكاب جرم در آینده از شاخصه‌های تصمیم‌گیری در باب چگونگی برخورد با مجرمان نیست (وضعیتی که در اندیشه اصلاح و بازپروری مجرمان مشاهده می‌شود). در این نگاه به مجازات، دامنه آزادی قضات و مجریان نظام عدالت کیفری در برخورد با مجرمان کاهش یافته و احتمال سوء استفاده از قدرت و برخورد خودسرانه کاهش می‌یابد. در نظام کیفری برگرفته از این تفکر برای جرم واحد مجازاتهایی متکثر و پراکنده وجود نداشته و دامنه نوسان مجازات برای جرم واحد بسیار محدود است. آن‌گونه که در دستورالعمل مینوسیتا آمده است، نژاد، مذهب، جنسیت و امثال آن عملاً شاخصه مؤثری در تبیین کیفر نخواهد بود. اما فارغ از قابلیتها و مزایای ذاتی اندیشه مذکور، مبانی و کارکردهای آن در بعد توجیه و توزیع کیفر قابل تأمل و تعمق است. در ادامه تلاش خواهد گردید تا کاستیها و نواقص بنیادین نظریه سزاگرایی در دو حوزه توجیه و توزیع کیفر مورد نقد و ارزیابی قرار گیرد.

### ۳-۱. سزاگرایی و توجیه کیفر

بر اساس آنچه گذشت در نظریه سزاگرا، مجازات به مثابه تحمیل عمدی درد و رنج و سلب حق از دیگری است. فلسفه مجازات تلاشی برای یافتن مبانی مشروعیت مشقتی است که به صورت ارادی به انسانها در اجتماع تحمیل می‌شود. دشواری پاسخ به این پرسش تا آنجا جدی است که فلاسفه حقوق کیفری اعتقاد به حل نشدن آن دارند (Boonin, 2008: 1).

سؤال این قسمت از مقاله این است که اندیشه سزاگرایی تا چه میزان، ظرفیت

توجه کیفر علیه بزه‌کاران را داراست و احتمالاً چه انتقاداتی بر توجیحات مذکور وارد است. در مباحث مقدماتی اشاره شد که حامیان این تفکر از گذشته تا کنون مبنای توجه مشترکی برای مجازات بیان می‌کرده‌اند. اگرچه بر اساس آنچه مشاهده خواهیم نمود، در جلوه‌های نوین سزاگرایی برای پاسخ‌گویی به ایرادات احتمالی اشکال متفاوتی از سزاگرایی ارائه شده است.

در نگاه برخی از سزاگرایان مجازات امری بدیهی تلقی می‌شود که تلاش ذهنی و زیادی برای توجه آن لازم نیست. مجرم باید مجازات شود؛ زیرا مرتکب جرم شده است (Honderich, 2005: 17). اندیشه سزاگرایی به طور کلی مجازات را با ملاحظات عدالت، استحقاق و حقوق توجه می‌نماید. در حقیقت سزاگرایان هیچ‌گاه مجازات را به مثابه امری تلقی نمی‌نمایند که باید با توجه به نتایج شخصی و اجتماعی حاصل از اجرای آن ارزیابی گردد (Duff, 2011: 3; White, 2011: 17). مجازات مقتضی عدالت، استحقاق و سزا برای مجرم و نیز احقاق حق برای جامعه است. مجازات در این اندیشه با اخلاق پیوندی ناگسستنی پیدا می‌کند. مجازات انعکاسی از سرزنش اجتماعی علیه رفتارهای نابهنجار و غیر اخلاقی مجرمان است که به صورت رسمی اعلام می‌شود.

سؤال ابتدایی در زیربنای این اندیشه آن است که این رویکرد تا چه میزان یک نظریه اخلاقی است؟ با فرض اینکه اجرای مجازات آثار سوء فردی و اجتماعی به همراه داشته باشد و یا اینکه هیچ‌گونه فایده و ثمره اجتماعی برای مجازات تصور نشود، تا چه میزان می‌توان به اخلاقی بودن این رفتار کیفری باور داشت؟

نکته قابل ذکر دیگر در مطالعه این رویکرد آن است که آیا همه قوانین کیفری که بر مبنای آنها مجازات تحمیل می‌شود، الزاماً اخلاقی هستند؟ به نظر می‌رسد که توافقی کلی در این باب وجود دارد که رابطه کیفر و اخلاق رابطه تساوی نبوده و می‌توان آن را عموم و خصوص من وجه دانست. یعنی به رغم پذیرش این نکته که بسیاری اعمال مجرمانه غیر اخلاقی هستند و اعمال مجازات نسبت به ارتکاب آنها می‌تواند توجیه اخلاقی داشته باشد، لیکن کم نیستند اعمالی که به لحاظ شکلی جرم محسوب می‌شوند، اما آنها را نمی‌توان غیر اخلاقی تلقی نمود. در مقابل نیز اعمالی غیر اخلاقی را می‌توان عنوان نمود که در سیاهه قوانین کیفری نیامده و جرم‌انگاری نشده‌اند. کسی که

از نجات کودک خردسالی که در حال غرق شدن و یا در معرض تصادف است جلوگیری نمی‌کند، اخلاقاً قابل سرزنش است، در حالی که عمل او جرم محسوب نمی‌شود. فردی که برای نجات جان دوست خود که در وضعیت اضطراری است، قوانین رانندگی را رعایت نکرده و از چراغ قرمز عبور می‌کند اخلاقاً قابل سرزنش نیست، هرچند مرتکب تخلف شده است (Corlett, 2006: 2). به همین ترتیب، افرادی که در قالب اعمال غیر مجرمانه، مرتکب همسرآزاری و کودک‌آزاری شده یا اقدامات نژادپرستانه انجام می‌دهند، غیر قابل مجازاتند (Boonin, 2008: 99).

مثالهای فوق را چگونه می‌توان با مبانی سزاکرایی توجیه نمود؟ آیا مجازات اعمال اخلاقی و عدم مجازات اعمال غیر اخلاقی می‌تواند جایگاهی در اندیشه فوق داشته باشد؟ اعمال مجرمانه‌ای که با حسن نیت اتفاق می‌افتند، إشکال دیگری برای توجیه مجازات در اندیشه مورد بحث ایجاد می‌کنند. افرادی که با انگیزه شرافتمندانه، با جهل به حکم قانون و یا اشتباه در موضوع، مرتکب جرم، حتی جرم سنگینی مانند قتل می‌شوند، اخلاقاً قابل سرزنش نیستند تا مجازات آنها قابل توجیه باشد. حالتی را می‌توان تصور نمود که فردی در حال عبور از کنار مدرسه‌ای، فریادهای نامتعارفی را می‌شنود. با دقت بیشتر متوجه می‌شود که عده‌ای، دانش‌آموزان مدرسه را گروگان گرفته‌اند و با گرفتن سلاح به سمت آنها مرتباً تهدید به شلیک می‌کنند. فرد رهگذر با دیدن این صحنه برای نجات جان کودکان به سمت گروگان‌گیران شلیک کرده و یکی از آنها را به قتل می‌رساند. بعداً معلوم می‌شود که صحنه مذکور ساختگی و آموزشی بوده و سلاحها نیز واقعی نبوده‌اند. در مواردی مشابه آنچه گفته شد و به ویژه در مواردی که افراد به علت اشتباه در حکم قانون و مصادیق آن و با حسن نیت مرتکب جرم می‌شوند، الزاماً اعمال غیر اخلاقی مرتکب نشده‌اند، در حالی که غالباً به لحاظ کیفری پاسخ‌گو و قابل مجازاتند.

با بررسی مثالهای پیش‌گفته ممکن است این‌گونه بیان شود که نویسنده برای اثبات مدعای خود از موارد و مصادیق خاص و استثنایی بهره می‌گیرد و ذکر چند مورد خاص نمی‌تواند مبانی عام و مستحکم نظریه مورد اشاره را سست نماید. در پاسخ باید اشاره نمود که از یک سو وجود چند مورد نقض که اتفاقاً چندان هم

استثنایی و خاص نیستند، می‌تواند نارساییهای یک نظریه را که مدعی است مبنای توجیه کیفر را به صورت انحصاری و مطلق کشف کرده است، نشان دهد. از سوی دیگر، رجوع به ادبیات موضوع در سزاگرایی و به ویژه شکل نوین آن نشان می‌دهد که این همان روشی است که سزاگرایان برای ادبیات نظریه خود از آن بهره برده‌اند. برخی با ذکر چند نمونه خاص که در آنها مجرمان با خشونت و بی‌رحمی سبعانه‌ای انسانها و به ویژه اطفال بی‌گناهی را قربانی هوسهای نفسانی خود کرده‌اند، به طرح این پرسش می‌پردازند که آیا این افراد مستحق کیفر نیستند؟ آیا شایسته است که اقدامات درمانی و تربیتی در مورد آنها اعمال گردد؟ آیا افکار عمومی می‌پذیرد که با رأفت و ترحم نسبت به آنها برخورد شود.

برخی از فلاسفه معاصر مانند آنتونی داف تلاش کرده‌اند تا با ارائه الگوی دیگری از سزاگرایی به برخی از انتقادات پاسخ داده و یا حداقل در معرض آنها قرار نگیرند. داف ضمن وارد آوردن نقدهای تند به پیامدگرایان و پذیرش بعد اخلاقی کیفر، گرایش مبنایی خود را به سزاگرایی به وضوح نشان می‌دهد. اما از دیدگاه او هدف نهایی و توجیه‌کننده مجازات، تحقق توبه، ندامت و پشیمانی بزهکار است. مجازات باید راهی برای انتقال پیام اخلاقی اجتماع به مجرمان باشد؛ به گونه‌ای که وی این پیام را درک کرده و به پذیرش خطا از ناحیه او منتهی گردد (Duff, 2001: 62).

مجازات در اندیشه او مفهومی کفاره‌ای دارد (Duff, 2003: 298). اما فارغ از نقدهای احتمالی مشابهی که بر این مدل از سزاگرایی می‌تواند وارد باشد، سؤال اساسی دیگری را می‌توان درباره این بیان از سزاگرایی طرح نمود. آیا اصولاً تحلیل آنتونی داف، تحلیلی سزاگرایانه است؟ حداقل می‌توان ادعا کرد که این تفکر، نظریه سزاگرایی محض تلقی نمی‌شود؛ زیرا همان گونه که ملاحظه شد، این نظریه یکی از ارکان سزاگرایی یعنی عدم توجه به هدف و پیامدهای حاصل از مجازات را فاقد است. برعکس، تمرکز اصلی توجیه کیفر بر رسیدن به هدفی معین، یعنی ندامت، پشیمانی و در نهایت اصلاح مجرمان است.

مدل دیگر از سزاگرایی، گونه‌ای است که جان رالز بیان داشته است. به نظر او مجازات فقط بر مبنای استحقاق مجرم توجیه می‌شود. فقط تحمیل رنج متناسب با

خطای مرتکب از بعد اخلاقی پذیرفتنی است. همچنین شدت مجازات بستگی به زشتی عمل بزهکار دارد (Rawls, 1999: 21-2). اما بلافاصله ادامه می‌دهد که گذشته، گذشته است و تنها نتایج آن برای اتخاذ تصمیم فعلی اهمیت دارد. مجازات تنها با ارجاع به نتایج شایسته، یعنی منافع اجتماعی که البته نظم اجتماع نیز از جمله این منافع است، توجیه می‌شود (Ibid.). این مدل از سزاگرایی را می‌توان سزاگرایی ترکیبی دانست. یعنی نارسایی سزاگرایی محض در توجیه کیفر سبب شده است که جان رالز تلاش کند با توسل به اندیشه‌های پیامدگرایی، آن را تکمیل نماید.

در گونه‌ای دیگر از سزاگرایی تلاش شده است مجازات بر اساس انصاف توجیه شود. در این اندیشه مجازات بر اساس یک توصیف بنیادین از جامعه تعریف می‌شود. زندگی اجتماعی عبارت از فعالیت سودآوری است که بقای آن به همکاری افراد بستگی دارد. همه افراد از یک نظم منبعث از قانون منتفع می‌گردند. در یک عمل مشارکتی و تحت قاعده بازی منصفانه، هر کس از اطاعتی که دیگران از قانون می‌کنند، بهره‌مند می‌شود. قانون‌شکن مانند کسی است که از دیگران سواری رایگان می‌گیرد. او بدون اینکه هزینه اطاعت از قانون را پردازد، از آرامش و نظم حاصل از عمل دیگران سود می‌برد. این شخص خود را بر دیگران ترجیح داده و به همین دلیل باید از طریق سلب منافع حاصل، دین خود را پرداخت نماید. زندان، سلب آزادی، جریمه و... غرامت آزادی افراطی است که بزهکار برای خود قائل شده است. به تعبیر جورج مورفی این تحلیل شبیه دین اخلاقی است (Boonin, 2008: 22).

اگرچه شاید این تحلیل از سزاگرایی، در مقایسه با سایر تحلیلها قابل درک‌تر به نظر بیاید، خالی از نارساییهای بنیادین نیست. در واقع ادعا این است که فعالیت مجرمانه، فعالیتی سودآور است که همگان نسبت به آن گرایش دارند. ولی اغلب مردم در قبال وسوسه‌ها مقاومت کرده و با اطاعت از قانون هزینه آن را می‌پردازند. اما اگر این تحمیل در مورد برخی از جرایم مالی صادق باشد، در همه جرایم نمی‌تواند مصداق داشته باشد. در مورد قتل، تجاوز به عنف، سوء استفاده از اطفال و امثال آن به نظر نمی‌رسد این نظریه توان تبیین داشته باشد. اصولاً آیا در جرایم اخیر می‌توان گفت که فرد قاتل یا زناکار در قیاس با افرادی که مرتکب این جرایم نمی‌شوند،

امتیاز ویژه‌ای گرفته است که باید از او سلب شود؟ یا به تعبیر داف این فرد فقط به منافع و تمامیت جسمانی و اخلاقی دیگران آسیب زده است (Duff, 1986: 212). از سوی دیگر، به نظر نمی‌رسد که مردم نسبت به همه جرایم از جمله جرایم اخیر گرایش داشته باشند که عدم ارتکاب این جرایم گذشت از منافع و پرداخت هزینه تلقی شود. علاوه بر این، بسیاری از افراد، اگر مرتکب جرم نمی‌شوند به این دلیل نیست که آزادانه اطاعت از قانون را انتخاب کرده‌اند. در مورد آنها علت عدم ارتکاب جرم توجه به منع قانون، منافع اجتماعی و امثال آن نیست. گاه علت عدم ارتکاب جرم، ناتوانی از ارتکاب آن است. به عنوان مثال چند نفر در طول تاریخ قادر بوده‌اند و یا هستند که سیستم نرم‌افزاری پنتاگون را هک نمایند؟ در مجموع می‌توان ادعا کرد که این گونه از سزاگرایی نیز مانند دیگر انواع آن، در توجیه کیفر جامع و مانع نیست.

علاوه بر آنچه گفته شد، در اندیشه سزاگرایی از یک سو پیش فرض ارتکاب جرم به عنوان یک گزینش کاملاً ارادی و آزاد از سوی انسانها حاکم است و تأثیر عوامل درونی و اجتماعی در ارتکاب جرم نادیده گرفته می‌شود. از سوی دیگر این تئوری مجوزهای لازم را برای برخوردهای شایسته با افرادی که حالت خطرناک دارند صادر نمی‌نماید؛ زیرا عامل اصلی تعیین مجازات جرم ارتکابی است و شخصیت فرد در آن جایگاهی ندارد، در نتیجه قدرت کافی را برای مقابله با مرتکبان تکرار جرم در اختیار عدالت کیفری قرار نمی‌دهد. این اندیشه ظرفیتهای لازم را برای مقابله با امواج جرایم ندارد. یعنی در شرایطی که جامعه با افزایش مقطعی برخی از جرایم مواجه است و برای مقابله با آنها چاره‌ای جز اتخاذ سیاست کیفری خاص مقطعی ندارد، نمی‌تواند داده‌های این نظریه را به کار ببندد. چون در این اندیشه، شرایط خاص اجتماعی در تنظیم سیاست کیفری نقشی ندارد و در نهایت اینکه به تعبیر جفری مورفی، «در جامعه‌ای که فرصتها و امکانات به صورت عادلانه و منصفانه توزیع نشده‌اند، امکان توجیه کیفر با مبنای مورد بحث وجود ندارد» (Hudson, 2003: 49).

اما اگر نظریه سزاگرایی در توجیه کیفر از ظرفیت کافی برخوردار نیست، استعداد این اندیشه در تعیین اندازه مجازات تا چه میزان است؟ علت طرح این سؤال آن است که اصولاً از عمده دلایل ظهور اندیشه سزاگرایی در دهه‌های اخیر، اعتراضی بود که به



پراکنندگی و عدم تناسب مجازات با جرایم ارتكبابی، به علت حاکمیت اندیشه اصلاح‌طلبی صورت می‌گرفت. تصور می‌شود که حتی اگر اندیشه سزاگرایی در توجیه کیفر از ظرفیت کافی برخوردار نباشد، برای توزیع و تعیین مجازات بهترین گزینه است.

### ۲-۳. سزاگرایی و تعیین کیفر

همان گونه که پیشتر اشاره شد برابری جرم و مجازات در اندیشه سزاگرایی سنتی و کلاسیک، تبدیل به تناسب جرم و مجازات در رویکرد سزاگرایی نوین گردید؛ زیرا تعیین شاخص برای برابری دقیق جرم و مجازات بسیار مشکل به نظر می‌رسید. اما آیا همه سؤالات فراروی برابری جرم و مجازات، در مقابل مفهوم تناسب جرم و مجازات قابلیت تکرار ندارند؟ چه معیار و شاخصی مجازات را برای جرم معینی متناسب می‌سازد؟ چگونه می‌توان برای تک‌تک جرایم یک لیست طولانی از زرادخانه بزرگ مجازاتهای مناسب برگزید؟ تناسبها را چه کسانی و چگونه تعریف می‌کنند؟

۲-۳-۱. در سیستم مجازات تعرفه‌ای تلاش شد تا سرحد امکان به این سؤالات پاسخ داده شود و دستورالعملی توسط قضات یا قانون‌گذاران برای تعیین کیفر پیش‌بینی گردد. اما بررسی عمیق‌تر نشان می‌دهد که روشهای مذکور پاسخ‌گوی اقتضانات منبث از نظریه سزاگرایی نیستند. چه نهادی تعرفه‌ها و جداول مورد بحث را برای تعیین کیفر تهیه خواهد کرد؟ در اکثر کشورهای توسعه‌یافته یا در حال توسعه امروزی پارلمان عهده‌دار چنین امری است. در این حالت با توجه به سیاسی بودن مجلس قانون‌گذاری و تأثیرپذیری مستقیم آن از افکار عمومی به قول فرانکلین زیمرینگ، این نهاد مسلح به یک مداد و یک پاک‌کن خواهد بود که تعرفه‌ها را در پاسخ به فشار افکار عمومی بالا یا پایین ببرد (Sherman, 1988: 219). این وضعیت به ویژه در پاسخ به هیجانات عمومی در باب جرایم خاص و موج جرایم در کشورهای دموکراتیک کاملاً محسوس است. موضوعی که باعث شده است تا نظام عدالت کیفری بعضاً لقب نظام عدالت کیفری پوپولیست یا عوامگرا را دریافت نماید (Zimring, 2001: ix).

۲-۳-۲. برخی تلاش کردند تا بر مبنای صدمه‌ای که به استانداردهای زندگانی افراد از حیث منافع مختلف مادی و معنوی وارد می‌شود، شدت کیفر را به صورت

نظری تعریف نمایند. بر این اساس همان گونه که دیدیم، به عنوان مثال در نظام کیفری انگلستان تلاش شد تا سه گروه گسترده از صدمات را از حیث شدت تعریف نمایند. صدمات جزئی که جرمه برای آنها کافیست، صدمات شدید که فقط زندان با آنها تناسب دارد و سایر صدماتی که مجازات اجتماعی را ضروری می‌سازد. در ارتباط با این معیار تئوریک چند نکته قابل ذکر است:

۱-۲-۳. ممکن است در باب خفیف‌ترین و شدیدترین صدمات، توافقات اجتماعی گسترده‌ای وجود داشته باشد. جامعه غالباً می‌پذیرد که قتل جزء شدیدترین صدمات و عدم پرداخت مالیات جزء خفیف‌ترین آنهاست. در این میان، قتل از سرقت شدیدتر و فرار از پرداخت مالیات از سرقت خفیف‌تر است. اما در این بین لیست گسترده‌ای از جرایم وجود دارند که بین خفیف‌ترین و شدیدترین صدمات قرار می‌گیرند. در این حالت، چگونه می‌توان میان آنها و مجازات‌ها تناسبی برقرار نمود؟ مثلاً رابطه اختلاس، سرقت، کلاهبرداری، خیانت در امانت، ارتشا و... چگونه است؟ کدام خفیف‌تر و کدام شدیدتر از دیگری است؟ می‌توان گفت که همه آنها مجازات یکسانی دارند؟ از یک سو، پاسخ این سؤال منفی است و از سوی دیگر، هیچ معیار عینی وجود ندارد که ما را در درجه‌بندی کیفر، میان خفیف‌ترین و شدیدترین نقطه راهنمایی نماید.

۲-۲-۳. این معیار ممکن است نوعی تناسب ترتیبی میان خفیف‌ترین و شدیدترین جرایم برقرار نماید و بر اساس آن بتوان جرایمی را که در این محدوده قرار می‌گیرند، مشخص نمود. ولی هیچ اشاره‌ای به اصل مجازات در مورد شدیدترین جرایم و خفیف‌ترین آنها نمی‌کند. به همین دلیل تکلیف جرایمی که بین این دو نیز قرار می‌گیرند مشخص نیست. لذا بر اساس همین معیار، حوزه‌های قضایی با سنت قضایی سختگیرانه‌تر مانند نیومکزیکو و ایندیانا معیارهای سختگیرانه‌تر و حوزه‌هایی که سنت قضایی آنها مجازات‌های ملایم‌تری را اقتضا می‌کرد معیارهای متفاوتی را ارائه نمودند (Hirsch, 1990: x).

۳-۲-۳. باید در نظر داشت که شدیدترین مجازات به عنوان یک مبنا از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت است. بسته به اینکه شدیدترین مجازات در هر جامعه‌ای اعدام، حبس ابد یا حبس طولانی مدت باشد، مجازات سایر جرایمی که نسبت به آن خفیف‌تر

محسوب می‌شوند، متفاوت خواهد بود. علاوه بر آن اگر اندازه مجازات شدیدترین جرم مورد نظر، متعادل باشد، سایر مجازات‌ها نیز به نسبت متعادل خواهند بود. مثلاً اگر سنگین‌ترین جرم موجود، مجازات اعدام داشته باشد، حبسهای درازمدت برای جرایم سبک‌تر مناسب به نظر می‌رسد. اگر حبسهای درازمدت برای سنگین‌ترین جرم پیش‌بینی شده باشد، سایر جرایم که سبک‌تر هستند حبسهای کوتاه‌مدت خواهند داشت.

بدین سان، به رغم مزایای ویژه‌ای که تئوری استحقاق و سزاگرایی در قرابت با عدالت، ممانعت از مجازات بی‌گناهان و جلوگیری از پراکندگی مجازات‌ها دارد، آن‌گونه که مدعی است، مبنایی روشن و عینی برای توجیه و تبیین کیفر ارائه نمی‌دهد.

### نتیجه‌گیری

مجازات همیشه با سلب حق و تحمیل عمدی درد و رنج بر انسان‌ها همراه است. واکنش کیفری حقوق و آزادیهای فردی یا سلامت انسانها و گاه هر دو را هدف می‌گیرد. اعمال این تدابیر ناخوشایند علیه انسانها نیازمند توجیهی مناسب و اقناع‌کننده است. در غیر این صورت مجازات عملی غیر عادلانه و غیر انسانی است. بنابراین توجیه اخلاقی کیفر گریزناپذیر است. به همین دلیل فلاسفه و علمای حقوق کیفری تلاش نموده‌اند تا مبنایی برای این اقدامات کیفری ارائه کنند. ارباب اعم از عام و خاص، اصلاح مجرمان، توان‌گیری از آنها و سزادهی، مهم‌ترین توجیهات اخلاقی در این زمینه هستند. سزاگرایی در زمرهٔ باسابقه‌ترین اندیشه‌های بشری در حوزهٔ عدالت کیفری است. کسانی مانند ارسطو در دوران باستان و کانت و هگل در عصر روشنگری از حامیان این نظریه بوده‌اند. پای‌بندی به اصول اخلاقی، توجه به جرم ارتكابی به جای توجه به مجرم، باور به قبح ذاتی جرم و حسن ذاتی کیفر، برابری یا تناسب جرم و مجازات و بی‌اعتباری به آثار و پیامدهای مجازات، ویژگیهای اصلی تئوری سزاگرایی محسوب می‌شوند. به رغم قدمت و اصالت سزاگرایی، با حاکمیت نظریات اصلاح‌طلبانه در قسمت بیشتر سدهٔ بیستم، به نظر می‌رسید که این نظریه، اندیشه‌ای واپس‌گرا، کهن و متعلق به بخشی از تاریخ بشر است که در آن انتقام مبنای اصلی کیفر بوده است. اما در دهه‌های آخر قرن بیستم این اندیشه تجدید حیات یافته است و منتقدان جدی آن به کسانی

پیوستند که با اشتیاق به حمایت از آن می‌پرداختند، به گونه‌ای که در دهه ۱۹۸۰، سزاگرایی نوین به تأثیرگذارترین نظریه کیفری تبدیل شد. موج جرایم به‌ویژه جرایم خشونت‌آمیز، افراط در استفاده از مجازات‌های اصلاح‌گر، پراکندگی مجازات، عدم تناسب جرم و مجازات، گسترش اختیارات مقامات قضایی و اجرایی و تبعیضهای قضایی اعمال‌شده در پرتو اجرای اندیشه‌های اصلاح‌گرایانه از عوامل اصلی گرایش به منسهای سزاگرایانه در دوره معاصر بوده است. سزاگرایان تلاش نمودند تا برای احتراز از نقدهای وارده بر اشکال سزاگرایی سنتی و کلاسیک و نیز انطباق آن با شرایط نوین زندگی اجتماعی، از اندیشه‌ها و الگوهای نوین در توجیه و تعیین کیفر بهره‌گیرند. استفاده از مفهوم تناسب جرم و مجازات به جای برابری جرم و مجازات و جستجو برای یافتن الگوهای مناسب اجرای چنین مفهومی، نشانه‌هایی از این تلاشها هستند.

تأکید بر اصول اخلاقی، اجرای عدالت، تناسب جرم و مجازات، جلوگیری از پراکندگی کیفرها و منع مجازات احتمالی بی‌گناهان، از امتیازات ویژه تفکر سزاگرایی در حوزه مجازات محسوب می‌شود. به رغم مزایای این اندیشه و تلاشهای بسیار ارزشمندی که توسط هواداران سزاگرایی نوین برای ارائه شیوه‌های جدید توجیه سزاگرایی و احتراز از نقدهای وارده بر آن صورت گرفته است، بررسیهای ژرف‌تر نشان می‌دهد که هنوز در حوزه توجیه و تعیین کیفر، نقدها و اشکالات زیادی به چشم می‌خورد. اولین نقد بنیادین این اندیشه، به مدعای اصلی آن، یعنی اخلاقی بودن آن مربوط می‌شود. اجرای مجازات فارغ از پیامدهای احتمالی آن به سختی می‌تواند مبنایی اخلاقی داشته باشد. از سوی دیگر، تفکیک حقوق و اخلاق در متون عرفی امری پذیرفته‌شده است. مجازات اعمال اخلاقی و عدم مجازات اعمال غیر اخلاقی در حقوق کیفری، پدیده‌هایی دور از ذهن نیستند. شاید به دلیل همین نارسایی سزاگرایی محض در توجیه کیفر است که برخی از طرفداران این نظریه مانند جان رالز و آنتونی داف تلاش کردند تا با توسل به اندیشه‌های پیامدگرایی از سزاگرایی محض فاصله گرفته و به نوعی اندیشه ترکیبی روی آورند. در حوزه تعیین کیفر نیز الگوهای تعرفه‌ای، استانداردهای زندگی و امثال آن در راستای ایجاد تناسب دقیق میان جرم و مجازات، نتوانسته‌اند مبنایی روشن و عینی ارائه نمایند.

## کتاب‌شناسی

۱. آقای، مجید، مکاتب کیفری، چاپ اول، تهران، خرسندی، ۱۳۸۶ ش.
۲. ان‌تروز، الکساندر پاسرین، «درآمدی بر فلسفه حقوق»، ترجمه محمدحسین طالبی، فصلنامه معرفت، شماره ۴۹، ۱۳۸۵ ش.
۳. پاشا صالح، علی، مباحثی از تاریخ حقوق، چاپ اول، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸ ش.
۴. پرادل، ژان، تاریخ اندیشه‌های کیفری، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ چهارم، تهران، سمت، ۱۳۸۳ ش.
۵. تیب، مارک، فلسفه حقوق، ترجمه حسن رضایی خاوری، چاپ اول، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۴ ش.
۶. خسروشاهی، قدرت‌الله، فلسفه تفصااص از دیدگاه اسلام، چاپ اول، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۰ ش.
۷. صناعی، پرویز، حقوق جزای عمومی، ج ۲، چاپ دوم، تهران، طرح نو، ۱۳۸۸ ش.
۸. فلچر، جورج پی.، مفاهیم بنیادین حقوق کیفری، ترجمه سیدمهدی سیدزاده ثانی، چاپ اول، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۴ ش.
۹. کاتوزیان، امیرناصر، فلسفه حقوق، جلد اول، چاپ پنجم، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۸ ش.
۱۰. کاتینگهام، جان، «فلسفه مجازات»، ترجمه ابراهیم باطنی و محسن برهانی، مجله ققه و حقوق، سال اول، ۱۳۸۴ ش.
۱۱. کاوادینو، میشل و جیمز دیگنان، «توجیه یا دلیل آوری برای مجازات»، ترجمه علی صفاری، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۴۲، ۱۳۸۴ ش.
۱۲. نجفی ابرندآبادی، علی حسین و حسین بادامچیان (مترجمان)، تاریخ حقوق کیفری بین‌النهرین، چاپ اول، تهران، سمت، ۱۳۸۳ ش.
۱۳. وایت، راب و فیونا هینز، جرم و جرم‌شناسی، ترجمه علی سلیمی، چاپ سوم، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۶ ش.
۱۴. یزدیان جعفری، جعفر، «توجیه فلسفی مجازات، از وحدت‌گرایی تا تکثرگرایی»، فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال ۳۷، شماره ۴، ۱۳۸۶ ش.
15. Bagaric, Mirko, *Punishment and Sentencing: A Rational Approach*, Cavendish Publishing Limited, London, 2001.
16. Berry, Gray-Christopher, *The philosophy of law (an encyclopedia)*, Garland Publishing, New York and London, 1999.
17. Boonin, David, *The Problem of Punishment*, Cambridge University Press, 2008.
18. Brooks, Thom, *Hegel's Political Philosophy: A systematic Reading of the Philosophy of Right*, Edinburgh, Edinburgh University Press, 2007.
19. Caygill, Howard, *A Kant Dictionary*, Volume 2 of the Blackwell Philosophy Dictionaries Blackwell Reference, 2000.
20. Corlett, J. Angelo, *Responsibility and Punishment*, Dordrecht, Springer, 2006.
21. Cragg, Wesley, *Retributivism and Its Critics*, Papers of the Special Nordic

- Conference, University of Toronto, 25-27 June, 1990.
22. Dolinko, David, *Three Mistake of Retributivism*, UCLA Law Review, Copyright © The Regents of the University of California, 1992.
  23. Duff, R. Anthony, *Punishment, Communication and Community*, Oxford, Oxford University Press, 2001.
  24. Duff, R. Anthony, *Punishment, Communication and Community*, Oxford, Oxford University Press, 2003.
  25. Duff, R. Antony, *Trial and Punishment*, Cambridge, Cambridge University Press, 1986.
  26. Edbled, Jeffry, *Minnesota Sentencing Guidelines Commission*, 2011.
  27. Enlightenment era Published on natural law- natural right and American constitutionalism < www.nlnrae.org > .
  28. Hegel, Friedrich & Georg Wilhelm, *Great Books in Philosophy, Philosophy of Right*, Translated by S.W. Dyde, London, Routledge, 2002.
  29. Hirsch, Von, *A Past or Future Crimes: Deservedness and Dangerousness in the Sentencing of Criminals*, Manchester University Press, 1986.
  30. Honderich, Ted, *Punishment*, (Revised Edition), The Supposed Justifications Revisited, Pluto Press, 2005.
  31. Hudson, A. Barbara, *Understanding Justice: An Introduction to Ideas, Perspectives and Controversies in Modern Penal Theory*, 2<sup>nd</sup> Edition, Open University Press, Buckingham, Philadelphia, 2003.
  32. Martin, Jacqueline & Hodder Arnold, *The English Legal System*, 4<sup>th</sup> Edition, 2005.
  33. McCormick, Mat, *Internet Encyclopedia of Philosophy (Immanuel Kant)*, 2011, < www.iep.ir > .
  34. Merle, Jean-Christopher, *German Idealism and The Concept of Punishment*, Cambridge University Press, 2009.
  35. Moyar, Dean, *Hegel's Conscience*, Oxford University Press, 2011.
  36. Murphy, Jeffrie G., *Does Kant Have a Theory of Punishment*, Columbia Law Review, Vol. 87, 1987.
  37. Rawls, John, *Collected Papers*, Edited by Samuel Freeman, Harvard University Press, 1999.
  38. Sherman, Michael & Gordon J. Hawkins, *Imprisonment in America: Choosing the Future (Studies in Crime and Justice)*, 1988.
  39. White, Mark D., *Retributivism: Essays On Theory And Policy*, Edited by Oxford University Press, 2011.
  40. Zimring, Franklin E. & Gordon Hawkins & Sam Kamin, *Punishment and Democracy: Three Strikes and You're Out in California*, Oxford University Press, 2001.